



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲

جلسه سوم؛ ۹۳/۶/۲۴

تصحیح معاطات اُخرس به دلیل اولویت وقوع طلاق وی با اشاره

وجه دیگری که جناب شیخ رحمته الله علیه برای تصحیح معاطات اُخرس حتی با قدرت بر توکیل، به آن تمسک می‌کنند فحوای روایاتی است که بیان می‌کند طلاق اُخرس با کتابت یا اشاره صحیح است؛ چراکه در میان عقود و ایقاعات هیچ عقد یا ایقاعی به اندازه‌ی طلاق مورد سخت‌گیری واقع نشده که باید در حضور شهود و با صیغه‌ی خاص انشاء شود با این حال در روایات متعددی بیان شده که اُخرس با کتابت یا اشاره می‌تواند طلاق دهد. این روایات دلالت می‌کند اُخرس حتی اگر قدرت بر توکیل داشته باشد با کتابت یا اشاره می‌تواند طلاق دهد؛ زیرا امام علیه السلام در این روایات استفصال فرموده و [حمل روایات بر صورتی که اُخرس قدرت بر توکیل نداشته باشد حمل بر فرض بسیار نادر است]. این روایات بالفحوی و الاولویة دلالت می‌کند در عقود و ایقاعات دیگر - از جمله بیع - که امرش اسهل است اُخرس می‌تواند با کتابت یا اشاره - یعنی معاطات - انشاء کند. بنابراین بیع معاطاتی اُخرس صحیح بوده و مفید ملکیت لازمه می‌باشد.

این بیان مرحوم شیخ گرچه صحیح بوده و احتمال خصوصیت در طلاق منتفی است ولی با وجود عمومات و اطلاقات، دیگر احتیاجی به تمسک به دلیل اولویت نیست.

در مورد طلاق اُخرس مناسب است روایاتی را که در این زمینه وارد شده بررسی کنیم و ببینیم طلاق اُخرس در روایات چگونه تبیین شده است؛ چراکه از بعضی مثل جناب صدوق و پدرشان علیهما السلام نقل شده که

۱. المقنع (للشیخ الصدوق)، ص ۳۵۳:

اخرس باید با انداختن قناع - مقنعه یا روسری - بر سر همسرش نشان دهد نامحرم او شده و اگر خواست رجوع کند قناع را بردارد به گونه‌ای که نشان دهد محرم او شده است، ولی علامه در مختلف^۱ به مشهور نسبت داده که طلاق اخرس هم با اشاره محقق می‌شود و هم با کتابت. بنابراین مهم بررسی روایات باب است که طلاق اخرس چگونه تبیین شده است:

چگونگی طلاق اخرس در روایات

صاحب وسائل^۲ روایات مربوط به طلاق اخرس را در کتاب الطلاق در بابی تحت عنوان «بَابُ جَوَازِ طَلَّاقِ الْأَخْرَسِ بِالْكِتَابَةِ وَالْإِشَارَةِ وَالْأَفْعَالِ الْمُفْهِمَةِ لَهُ مَعَ الْإِشْهَادِ وَالشَّرَائِطِ وَلَا يَجُوزُ طَلَّاقٌ وَلِيَّهِ عَنْهُ» جمع‌آوری کرده است:

- صحیح‌هی احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ^۲ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبِزْنَطِيِّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ تَكُونُ عِنْدَهُ الْمَرْأَةُ يَصُمْتُ وَلَا يَتَكَلَّمُ قَالَ: أَخْرَسٌ هُوَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ وَيَعْلَمُ مِنْهُ بُغْضٌ لِمَرْأَتِهِ وَكَرَاهَةٌ لَهَا أَوْ يَجُوزُ أَنْ يُطَلَّقَ عَنْهُ وَلِيَّهُ؟ قَالَ: لَا وَ لَكِنْ يَكْتَبُ وَيُشْهَدُ عَلَيَّ ذَلِكَ قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَإِنَّهُ لَا يَكْتَبُ وَلَا يَسْمَعُ كَيْفَ يُطَلَّقُهَا قَالَ بِالَّذِي يُعْرَفُ بِهِ مِنْ أَفْعَالِهِ مِثْلَ مَا ذَكَرْتَ مِنْ كَرَاهَتِهِ وَبُغْضِهِ لَهَا. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَشِيمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ مِثْلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ

و الأخرس إذا أراد الطلاق ألقى على امرأته قناعاً يرى أنها قد حرمت عليه، فإذا أراد أن يراجعها رفع القناع عنها يرى أنها قد حلت له.

✓ مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، ج ۷، ص ۳۶۸:

و قال الصدوق في (المقنع) و أبوه في (رسالته): و الأخرس إذا أراد أن يطلق ألقى على امرأته قناعاً يرى أنها قد حرمت عليه، فإذا أراد مراجعتها، رفع القناع عنها يرى أنها قد حلت له. و جعله الشيخ و ابن البراج رواية.

۱. مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، ج ۷، ص ۳۶۸:

المشهور: أن طلاق الأخرس بالإشارة المفيدة أو الكتابة إن عرفها.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، المشيخة، ص ۴۳۱:

و ما كان فيه عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطی فقد روئته عن أبي؛ و محمد بن الحسن - رضی الله عنهما - عن سعد بن عبد الله؛ و الحمیری جميعاً عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطی. و روئته عن أبي؛ و محمد بن علي ماجيلويه - رضی الله عنهما - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطی.

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَاءَ عليه السلام وَذَكَرَ مِثْلَهُ.^۱

سندی که شیخ صدوق و نیز کلینی به این روایت ارائه کرده تمام است، ولی سند شیخ طوسی به این روایت به خاطر علی بن احمد بن اشیم ناتمام است.

احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی از امام رضا عليه السلام درباره‌ی مردی که زن دارد و صامت است و سخن نمی‌گوید سؤال کرد، حضرت فرمودند: آیا آخرس است؟ [ابن ابی نصر بزنی می‌گوید:] عرض کردم بله، و از او معلوم می‌شود که از زنش خوشش نمی‌آید و او را مبعوض می‌دارد، آیا ولی^۲ او می‌تواند زنش را طلاق دهد؟ فرمودند: خیر، می‌نویسد و شاهد بر آن می‌گیرد. عرض کردم: خداوند امور شما را به صلاح آورد او اصلاً نمی‌تواند بنویسد و نمی‌شنود پس چگونه همسرش را طلاق دهد؟ فرمودند: با حرکات و افعالش در حدی که فهمیده شود طلاق داد به همان نحوی که فهمیدید زنش را دوست نمی‌دارد [و می‌خواهد طلاق دهد].

ممکن است کسی بدو از این روایت استفاده کند طلاق اخرس ابتدا باید به کتابت باشد، اگر کتابت امکان نداشت آن وقت با هر اشاره‌ی مفهمه‌ای می‌تواند طلاق دهد. اما مشهور ترتیب قائل نشده‌اند و گفته‌اند: یا کتابت یا اشاره‌ی مفهمه.

– روایت أبان بن عثمان:

وَ عَنهُ [محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم] ^۳ عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ^۴ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ طَلَاقِ الْخُرْسِ قَالَ: يُلْفُ

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۲، کتاب الطلاق، ابواب مقدماته و شرائطه، باب ۱۹، ص ۴۷.

۲. معمولاً «ولی» برای کسی که از لحاظ سنی یا فهمی قصور دارد – غیر بالغ یا غیر عاقل – به کار می‌رود، اما حداقل دو جا در روایات برای کسانی که از جهت دیگری قصور دارند «ولی» به کار گرفته شده است هر چند بالغ و عاقل باشند؛ یکی نسبت به مریضی که طبیب می‌خواهد او را معالجه کند، گفته‌اند اگر طبیب با ولی مریض صحبت کند و از پیشامد احتمالی براثت بجوید دیگر ضامن نیست. بحث بغرنجی در فقه درگرفته که ولی مریض کیست؟ یکی هم این جاست که ولی برای اخرس ذکر کرده است، هر چند حضرت حکمی بر وی مترتب نکرده‌اند. ولی به هر حال در ذهن سائل بوده که ولی دارد.

جای دیگری که ولی مطرح شده و مقداری ابهام دارد، در مورد میت است که گفته‌اند تجهیز میت باید به اذن ولیش باشد.

۳. در هامش الکافی (ط – دارالحدیث)، ج ۱۱، ص ۶۵۶ می‌فرماید:

هكذا في «م، ن، بح، بخ، بف، بن، جت» و الوسائل. و في «جد» و حاشية «جت» و المطبوع: «عن أبيه». و هو سهو، كما تقدم في الكافي،

ذیل ح ۳۶۹۵.

۴. رجال النجاشی، ص ۱۱۹:

جعفر بن بشير أبو محمد البجلي الوشاء من زهاد أصحابنا و عبادهم و نساكهم و كان ثقة و له مسجد بالكوفة باق في بجيلة إلى اليوم و أنا و كثير

قِنَاعَهَا عَلَى رَأْسِهَا وَ يَجْذِبُهُ.

این روایت از لحاظ سند به خاطر صالح بن السندي [که توثیق ندارد] ناتمام است.

ابان بن عثمان می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره‌ی طلاق گنگ‌ها سؤال کردم حضرت فرمودند: مقنعه‌اش را روی سر زنش می پیچد و آن را می کشد.

«یجذب» به قرینه‌ی بعض روایات دیگر یعنی مقنعه را طوری بکشد که همه جایش را بپوشاند تا معلوم شود در حد نامحرم است.

این روایت چندان روشن نیست و فقط مقنعه انداختن و کشیدن را به عنوان طلاق ذکر کرده است ولی در این که آیا مقنعه انداختن خصوصیت دارد یا به عنوان مصداقی از مصادیق اظهار آن مکنون ذهنی است می گوئیم: اگر ما بودیم و خصوص این روایت، می گفتیم از آن جا که طلاق امرش ضیق است مقنعه انداختن خصوصیت دارد. ولی اگر با ذیل حدیث ابن ابی نصر بزنطی معنا کنیم معلوم می شود خصوصیت ندارد؛ چون حضرت آن جا فرمودند: «بِالَّذِي يُعْرَفُ بِهِ مِنْ أَعْمَالِهِ مِثْلَ مَا ذَكَرْتَ مِنْ كَرَاهَتِهِ وَ بُغْضِهِ لَهَا».

- روایت سکونی:

وَ عَنْهُ [محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم] عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ^۲
قَالَ: طَلَّقُ الْاُخْرَسِ أَنْ يَأْخُذَ مِقْنَعَتَهَا وَ يَضَعَهَا عَلَى رَأْسِهَا وَ يَعْتَزِلَهَا.
وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّقَّارِ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ مِثْلَهُ.^۳

این روایت از لحاظ سند به خاطر نوفلی ناتمام است؛ گرچه بعضی به خاطر کثرت نقل کلینی از نوفلی عن السکونی، و بعض قرائن دیگر به روایات ایشان عمل می کنند، ولی برای ما وثاقت ایشان ثابت نیست.

سکونی [از امام صادق علیه السلام نقل می کنند که] فرمودند: طلاق اخرس به این است که مقنعه‌ی

من أصحابنا إذا وردنا الكوفة نصلی فيه مع المساجد التي يرغب في الصلاة فيها و مات جعفر رحمه الله بالأبواء سنة ثمان و مائتين كان أبو العباس بن نوح يقول: كان يلقب ففحة العلم روى عن الثقات و روى عنه.

۱. در وسائل و وافى «الخرس» نقل شده ولی در نسخ کافی به صورت «الخرساء» یا «الاحرس» آمده و هیچ کدام «الخرس» نقل نکرده است.

✓ المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، ج ۲، ص ۱۶۶:

خُرس: الْإِنْسَانُ (خرساً) مُنِعَ الْكَلَامَ خَلَقَهُ فَهُوَ (أُخْرَسٌ) وَ الْأَنْثَى (خُرْسَاءُ) وَ الْجَمْعُ (خُرْسٌ) وَ (الْخُرْسُ) وَزَانٌ قُفْلٌ طَعَامٌ يُصْنَعُ لِلْوَلَادَةِ.

۲. در مصدر زیاده‌ی «عن ابی عبد الله علیه السلام» دارد بنابراین مقطوعه نیست.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۲، ح ۳، ص ۴۸.

همسرش را بردارد و روی سر همسرش بیندازد و از او فاصله بگیرد.

این روایت نیز اگر به تنهایی مورد ملاحظه قرار گیرد ظاهرش آن است که انداختن مقنعه خصوصیت دارد.

– روایت یونس:

و [محمد بن یعقوب] عَنْهُ [علی بن ابراهیم] عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ
يُونُسَ فِي رَجُلٍ أُخْرَسَ كَتَبَ فِي الْأَرْضِ بَطْلَاقَ امْرَأَتِهِ قَالَ إِذَا فَعَلَ فِي قَبْلِ الطَّهْرِ
بِشُهُودٍ وَفُهُمَ عَنْهُ كَمَا يُفْهَمُ عَنْ مِثْلِهِ وَ يُرِيدُ الطَّلَاقَ جَازَ طَلَّاقُهُ عَلَى السُّنَّةِ.
مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ مِثْلَهُ وَ كَذَا الَّذِي قَبْلَهُ.^۱

این روایت از لحاظ سند به خاطر اسماعیل بن مرّار و مقطوعه بودن ناتمام است.

یونس نقل می کند که دربارہی فرد گنگی که طلاق همسرش را روی زمین می نویسد
[روی زمین می نویسد: امرأتی فلانة طالق] فرمودند: هر گاه این عمل را در طهر و در حضور
شهود انجام دهد و فهمیده شود از کلامش همان طور که از مثل اخرس مطالب فهمیده می شود و
ارادهی طلاق داشته باشد، طلاقش طبق سنت اگر باشد صحیح است.

– روایت ابی بصیر:

و [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّقَّارِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ
يَزِيدَ (عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِابٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ)^۲ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: طَلَّاقُ الْأَخْرَسِ أَنْ
يَأْخُذَ مِقْنَعَتَهَا وَيَضَعَهَا عَلَى رَأْسِهَا ثُمَّ يَعْزِلَهَا.

این روایت هم از لحاظ سند به خاطر الحسین بن یزید النوفلی^۳ ناتمام است.

این ها روایاتی بود که صاحب وسائل^۴ در این باب جمع آوری کرده است. فقط روایت اول از لحاظ

۱. همان، ح ۴.

۲. فی الاستبصار «علی بن ابی حمزة، عن ابی بصیر، عن ابی عبد الله علیه السلام» و فی التهذیب «علی بن ابی حمزة، عن ابی عبد الله علیه السلام».

۳. رجال النجاشی، ص ۳۸.

الحسین بن یزید بن محمد بن عبد الملک النوفلی نوفل النخع مولاہم کوفی ابو عبد الله. کان شاعرا اديبا و سكن الری و مات بها و قال قوم من القميين إنه غلا فی آخر عمره و الله أعلم و ما رأینا له رواية تدل علی هذا. له کتاب التقیة أخبرنا ابن شاذان عن أحمد بن محمد بن یحیی قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحمیری قال: حدثنا إبراهیم بن هاشم عن الحسین بن یزید النوفلی به و له کتاب السنة.

سند تمام بود که حضرت ابتدا فرمودند اُخْرَسِ کتابت کند، سپس وقتی به حضرت عرض شد کتابت بلد نیست آن وقت فرمودند کاری که مفهوم مرادش باشد انجام دهد. به قرینه‌ی این روایت، روایات دیگری هم که فرمود قناع روی سر همسرش بیندازد و اعتزال کند یا «یجذبه» به عنوان مصداقی از مصداقی اشاره‌ی مفهومی می‌باشد. بنابراین روایات دیگر مطلبی اضافه بر روایت اول بیان نمی‌کنند. بله، اگر آن روایات از لحاظ سند تمام بود شاید می‌توانستیم به خاطر تعدد این روایات و این‌که حضرت اصلاً کتابت را در این روایات ذکر نفرموده‌اند استفاده کنیم در روایت اول هم ترتیب مراد نیست، بلکه چون کتابت مصداق اضبطی از مصداقی افهام بوده ابتدا ذکر شده و در نتیجه فتوای مشهور درست است که کتابت و اشاره‌ی مفهومی را در عرض هم قرار داده‌اند.

دو روایت دیگر در مورد اُخْرَسِ وجود دارد؛ یکی در ابواب مختلف از جمله در باب قرائت نقل شده است که عبارتست از:

- روایت سکونی:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: تَلِيَّةُ الْأُخْرَسِ وَتَشَهُدُهُ وَقِرَاءَتُهُ الْقُرْآنَ فِي الصَّلَاةِ تَحْرِيكُ لِسَانِهِ وَإِشَارَتُهُ بِإِصْبَعِهِ.

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْسَنٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ مِثْلَهُ.^۱

این روایت نیز از لحاظ سند به خاطر نوفلی ناتمام است.

سکونی از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند که فرمودند: تلبیه‌ی اُخْرَسِ [در حج برای محرم شدن] و تشهد و قرائت قرآنش در نماز این است که زبانش را بجنباند و با انگشتش اشاره کند.

این روایت از آن‌جا که مربوط به عباداتی مانند تلبیه و نماز می‌باشد که نائب گرفتن در آن معهود نیست یا تحت شرایط خاصی جایز است خیلی نمی‌تواند در مورد معاملاتی مانند بیع و طلاق که اُخْرَسِ می‌تواند وکیل بگیرد کاربرد داشته باشد.

روایت دیگر روایت مسعدة بن صدقه است که آن هم از لحاظ سند به خاطر مسعدة ناتمام می‌باشد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۶، کتاب الصلوة، ابواب القراءه فی الصلوة، باب ۵۹ (بابُ أَنَّهُ يُجْزَى الْأُخْرَسَ فِي الْقِرَاءَةِ وَالتَّشَهُدِ وَ سَائِرِ الْأَذْكَارِ وَمَا

أَشْبَهَهَا أَنْ يُحْرَكَ لِسَانُهُ وَيَعْقَدَ قَلْبُهُ وَيُسِيرَ بِإِصْبَعِهِ) ص ۱۳۶، ح ۱.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ:
سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّكَ قَدْ تَرَى مِنَ الْمُحَرَّمَ^١ مِنَ الْعَجْمِ لَا يُرَادُ مِنْهُ مَا
يُرَادُ مِنَ الْعَالِمِ الْفَصِيحِ وَكَذَلِكَ الْآخَرَسُ فِي الْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ وَالتَّشَهُدِ وَمَا أَشْبَهَ
ذَلِكَ فَهَذَا بِمَنْزِلَةِ الْعَجْمِ وَالْمُحَرَّمَ لَا يُرَادُ مِنْهُ مَا يُرَادُ مِنَ الْعَاقِلِ الْمُتَكَلِّمِ الْفَصِيحِ وَ لَوْ
ذَهَبَ الْعَالِمُ الْمُتَكَلِّمُ الْفَصِيحُ حَتَّى يَدَعَ مَا قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ يَلْزَمُهُ وَيَعْمَلُ بِهِ وَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ
يَقُومَ بِهِ حَتَّى يَكُونَ ذَلِكَ مِنْهُ بِالنَّبْطِيَّةِ وَالْفَارِسِيَّةِ فَحِيلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ذَلِكَ بِالْأَدَبِ حَتَّى
يَعُودَ إِلَى مَا قَدْ عَلِمَهُ وَ عَقَلَهُ قَالَ وَ لَوْ ذَهَبَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِي مِثْلِ حَالِ الْأَعْجَمِ الْمُحَرَّمَ
فَفَعَلَ فَعَالَ الْأَعْجَمِيَّ وَالْآخَرَسِ عَلَى مَا قَدْ وَصَفْنَا إِذَا لَمْ يَكُنْ أَحَدًا فَاعِلًا لِشَيْءٍ مِنْ
الْخَيْرِ وَ لَا يُعْرِفُ الْجَاهِلُ مِنَ الْعَالِمِ^٢.

مسعدة بن صدقة می گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمایند: چنین است که می بینی
از یک عجم غیر معلّم آن توقع از عالم فصیح نمی رود. اخرس نیز در قرائت در نماز و تشهد و
آنچه شبیه آن است به منزله‌ی عجم غیر معلّم است و آن توقعی که از یک عاقل متکلم فصیح
می رود از اخرس نمی رود. اگر عالم متکلم فصیح آن چه که می داند باید به کار ببرد و عمل کند
و سزاوار است قیام به آن کند را رها کند تا این که مانند نبطی‌ها (عرب‌های با لهجه‌ی محلی
غیر فصیح) و فارس‌ها [که اصلاً عربی بلد نیستند] شود بین او و علمش حائل می شود با ادب
[ادبش می کنند] تا این که برگردد به آن چه که می دانست و عقلش می رسید. کسی که حالش
مثل حال عجمی غیر آموزش دیده نیست اگر مانند عجمی آموزش ندیده و گنگ عمل کند به
آن نحوی که توضیح دادیم دیگر کسی کار خیر انجام نمی دهد و جاهل از عالم شناخته
نمی شود.^٣

در جمله‌ی «وَ كَذَلِكَ الْآخَرَسُ فِي الْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ وَ التَّشَهُدِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ» اگر عبارت «و ما اشبه
ذلك» توسعه داشته و شامل عقود و ایقاعات شود – گرچه مشکل است – مثل ذیل روایت اول می شود و

١. محرم در این جا به معنای غیر معلّم و آموزش ندیده است.

✓ الفائق فی غریب الحدیث، ج ١، ص ١٣٦:

المحرمة: التي لم تذلل ولم تُركب. ومنه أعرابي مُحَرَّمٌ: إذا لم يخالط أهل الحضرة، و سوط محرمٌ: لم تتم دباغته.

٢. وسائل الشیعة، ج ٦، کتاب الصلاة، ابواب القراءة فی الصلوة، باب ٦٧، ح ٢، ص ١٥٠.

٣. یعنی هر کسی در مقابل آنچه خوانده و می داند مسؤول است.

چیزی اضافه بر آن ندارد.

به هر حال از مجموع این روایات متعدد که امام علیه السلام فقط فرمودند قناع روی سر همسرش بیندازد و کتابت را مطرح نکردند یا به طور کلی فرمودند با هر آنچه که مفهوم مرادش باشد طلاق دهد، به نظر می آید این که در روایت اول، حضرت ابتدا کتابت را مطرح فرمودند کتابت خصوصیتی نداشته باشد و اُخرس می تواند هم با کتابت طلاق دهد و هم با اشاره‌ی مفهمه. اشاره هم اختصاص به انداختن قناع ندارد بلکه انداختن قناع یکی از روش هاست.

ولی با همه‌ی اینها احتیاط در آن است که اگر کتابت بلد است با کتابت صیغه‌ی طلاق، طلاق دهد به نحوی که قصد او معلوم شود و شاهد بگیرد و اگر کتابت بلد نبود یا شرایطی بود که امکان نداشت، با اشاره‌ی مفهمه که یکی از مصادیقش انداختن قناع است طلاق دهد. بنابراین فتوای شیخ صدوق رحمته الله که ظاهرش آن است که فقط با انداختن قناع باید طلاق دهد دلیلی بر آن وجود ندارد.

و الحمد لله رب العالمین

مقرر: عبدالله امیرخانی